

وقایع بعد از بسطو آدم تا هجرت

بفرموده سزارتن او برگرفتند و اینمندی مردم هم را بحال خود نشاند

۵۴۹۸

جلوس دندی در مملکت چین پنجاه و نود و هشت سال بعد از بسطو آدم علیه السلام بود

دندی فرزند ارجمند موندی است که شرح حالش مرقوم شد آنگاه که موندی رحلت از این جهان بدر برد و بجای پدرش تاج و کمر شد و در مملکت چین فرمانش روان گشت و عمالی خویش را در مملکت تبت و خا و ختن و ماچین باز داشت و هوا و آفتاب دولت را فاضله آن مردم که با سوندی پایان نمودت داشتند پاداشش بیکوگر دو چون مدت شش سال سلطنت او گذشت بزرگان حضرت را فریبم کرده انجمنی ساخت و فرزند بر و منند خود چنانندی را در مضریشان ولایت عهد داده جای پرداخت

۵۴۹۹

جلوس فیروز بن هرمز در ایران پنجاه و چهار صد و نود و نه سال بعد از بسطو آدم

فیروز بن هرمز بکم ولایت عهد بعد از نرسی بکری مملکت شد و اراضی ایران را تحت فرمان آورد و ملکرادکان عجم بعد از عجم حکم او را مطیع و متعا شدند لاجرم فیروز را که سلطنت رونق آمد و عمالی خویش را در مملکت ایران و بابل و دیار بکر برکاشت و اراضی کرجهان و ارمن را بکران که مردی ده و در بود سپرد و فرمان داد که لشکری ساز کرده بسوی ابدن الروم و مملکت شام تاخت کنند و آن بلاد و امصار را تحت تصرف آورده عمال دولت روم را از اراضی مقدسه اخراج فرماید و کمران بر حسب فرمان لشکری چون ریک پابان از اراضی آذربایجان و کرجهان فریبم کرده بعزم تنخیر شام خمیه پروان زد و اینچنین در مملکت ایالتی پراکنده شد امرای شور تخانه روم ساز لشکر کرده سبیل را بسپار لاری برگزیدند و برای جنگ کمران نامور ساختند چنانکه در ذیل قصه دولت روم مرقوم شد با بجهت سیلا بکران چندین مصاف داد و او را از تنخیر شام منع فرمود و از این روی که خود عزم سلطنت روم داشت و بدان مر بود که دولت جمهور را براندازد و در جنگ کمران چندان ناپاید و بدو تیه الکبری مرجهت کرده بسپم در اینجا در گذشت چنانکه غنیمت مرقوم خواهد شد مع القصد فیروز پادشاهی بک و ظلم پیشه بود چون در کار سلطنت اطمینان یافت هرگز جانب ظلم ننهاد و فرو گذاشت چنانکه کار بر مردم صعب گشت لاجرم مردم از هر جانب فریبم شده در دیار الملک ری بریک بشوریدند و او را از تخت سلطنت بریز آورده در بر و جهان پیش میل کشیدند و او را از پادشاهی معزول کرده فرزند بر و منندش بلاش را بجای او نشاندند و مدت سلطنت او در ایران هفده سال بود

۵۵۰۰

مرجهت سیلا بروم پنجاه و دو سال بعد از بسطو آدم

چون سیلا در مملکت روم بانیرو شد و روزی چند آسوده نشست خبر بدو آوردند که روزگار مریش بنهایت شد و در حوالی روم مریش گشته در گذشت و جسد او را با خاک سپردند سیلا از این خبر نیک شاد گشت و حکم داد تا جسد مریش از خاک بر آورده با آتش سوخت چون خاطر از جانب مریش مطمئن ساخت دیگر باره ساز سپاه کرده برای رزم کمران از روم پروان شد و کشتیهایی جنگی در آب رانده از ساحل بحر شام سر بر کرده بدان اراضی در آمد و جنگ مملکت ارمن و کرجهان نمود و از آنسوی کمران بفرمان فیروز بن هرمز که در این وقت سلطنت ایران داشت با سپاه آذربایجان و ارمن با استقبال جنگ سیلا پروان شد در اراضی ارمن روم هر دو لشکر با هم دوچار شدند و جنگ در آمد و چندین مصاف دادند و پیچیک را فخر نمود و عاقبت الامر قرار بداد شد که کمران دست از تنخیر مملکت شام باز دارد

جلد اول از کتاب تلخیص التواریخ

و پای در دامن خویش چید و سیلا با رض خویش مجت کذبیکو نه پیمان دادند و سیلا بشام آمده کار آن را آید
 بنق کرد و از اینجا بروم آمد و دوستان خود را همدست کرده در قلع و قمع دشمنان پرداخت و انکسار که با شاق
 رئیس با او مخالفت کرده بودند یک یک را بدست آورده کینه فرمود آنگاه امرای مشورتخانه را خیف همی گردانید
 از درجه اعتبار ساقط شدند پس برای آنکه مردم بر شورش و کونی سیلا میخواستند پادشاه شود از این روی چون امرای
 مشورتخانه را از میان برداشت چند تن از دوستان خود را آورده در مشورتخانه جای داد و نیز مردم آسوده نشدند
 و هر روز غوغائی و شورش می کردند چند آنکه سیلا از کشمکش و کینه و در خلق ملول شد و دست از حکمرانی کشیده در زان
 غمول جای گرفت و پس از روزی چند رنجور شده مرض بر مزاج او استیلا یافت و بدانت جان سلامت نخوا
 برد از بیم آنکه مباد دیگران با جدا او آن کنند که او بامرین کرد و باز ن و فسر زد خود وصیت نمود که چون من از جهان
 رحلت ببرم غمش برابر بر حطب نهاده آتش در زیند پاک بسوزید تا بعد از مرگ کسی جسد مرا غارت نرود ایشان
 چنان کردند

۵۵۰۴

جلوس عمرو بن تبح الاوسط در مملکت مین پنهان اروپا بعد از بسط آدم بود

عمرو بن تبح الاوسط که ملقب به ذوالاعوار است بعد از حسان سلطنت مین یافت و سبب سلطنت وی آن شد
 که حسان در زمان دولت خویش لشکری عظیم ساز کرده برای تیغ عراق عرب و بعضی از اراضی عجم از مین بیرون شد
 و تا زمین بحرین تباحث و چون به اینجا رسید بعضی از سنا دید پناه که سبب قتل پدرش اسعد از وی برهنگان بودند
 و هم از پنج سفر خاطری رنجیده داشتند به ذوالاعوارش عمرو آمدند و گفتند ما را آن توانائی نیست که با تبح کوچ دهیم
 و بر گزنا او موافق نخواهیم بود اگر ترا بخواهی آنست که بعد از برادر سلطنت مین یابی خود دفع او کن و بر ما سلطان بمان
 و اگر نه خود کفایت کار را خواهیم کرد و با و من خواهیم شد عمرو چون حبت سلطنت در دل داشت با ایشان همدستان
 شد از میان دور مین که یکی از بزرگان آل حمیر بود این کار را سر او ارمید نیست و از بیم عمرو و آن مردم که باین
 مهم متفق بودند نیروی اظهار تجدید نداشت لاجرم رقه بگاشت و سرانرا فاقم نهاده بدست عمرو داد و گفت این
 نامه را همچنان محضوم بدار تا آنگاه که من بگذرد آن دستوری دهم و اکنون آنچه خواهی بکن مع القصد عمرو با بزرگان
 مین متفق شد حسان را از میان برگرفت و آن سپاه را برداشت باین مرجهت کرد و از اینجا است که سایر
 از آل حمیر گوید **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ الَّذِي رَزَقَنَا هَذَا النَّعِيمَ** متبانی سالیف الانخاب قلعة متعاد و خفته الحسین
عَدَاةً قَالُوا إِنَّا بَلَاءٌ نَبَأُ بَنِيكُمْ خَيْرًا وَجَلَّ كَلِمَةُ رَبِّ قَلْبِنَا وَكَلِمَةُ رَبِّ بَابِ جانا این شاه حمیری درین
 بخورد و افسوس میدارد بر قتل حسان و می آگاهانند قاتلان او را که در روزگار گذشته اینچنین پادشاه دید
 نشده و در تجدید طبعه ایشان گوید مرده این پادشاهان از ما بهترند و زنده ایشان پروردگار را میباشند
 با بخل چون حمر و بدار المملکت مین فروخت و تاج سلطنت بر سر نهاد و بر سر بر یکی جای کرد و روزی چند بر گدشت که او را
 رنج سهر رسید و از الم خجوابی علیل شد و عاقبت مغلول گشت و بر بستر چاری بستل قیفا و حکم داد تا که بنان
 و طبیبان را حاضر ساختند و دوا می برد از ایشان پرسید بگویند از میان سهر بر کرد و گفت ای پادشاه مین
 هر که قطع رحم کند و برادر و خویش خود را بکشد چنین کینه پسند این رنج از آن باقی که برادری چون حسان را

این کتاب از قلم فیاض
 شریف و اکابر قلم است
 باب سلسله احوال
 ای پادشاه
 و بزرگان
 و مملکت
 و مملکت
 و مملکت

وقایع بعد از سقوط آدم تا هجرت

بقول آوردی این سخن در عسر و آثر کرد و از کرده پشیمان شد و بزرگان چین که بدین کار او را باز داشتند بودند طلب کرد و بفرمود تا بجلد را بقتل آوردند چون نوبت به دوزمین رسید عرض کرد که ای ملک من آن روز که تو عزم قتل برادر کردی نامه سر بسته با تو سپردم بفرما تا آنرا حاضر کنند و بر کشای و بخوان اگر قتل من لازم آید کاری صعب نباشد عمرو بفرمود تا آن نامه را آوردند و چون برگشتند این دو شعر در آنجا ثبت بود
 آلا من لیثی سحر ای یوم سعید بنی نیش
 قریب یومین قاتل حمیر و قذارت فغیرة الایله لیدی رعین می آکا اند حسان را و میگو یکت که با خبر
 پدار بر این خواب خوش آنکس که چشم روشن شب بروزی آورد با ما تبیلد حمیر با تو خیانت کردند و حیل و خفیه
 و ترا بخون برادر آورده ساختند و در این کار دوزمین بی گناه است و معذرت برای او هست چون عمرو
 این بدید از خون دوزمین گذشت و او را در حضرت خود ندیم ساحت و مدت شصت و سه سال سلطنت
 یمن کرد و در این مدت به وقت اورا بی محنت و آسایش حرکت داد و از این روی مردم یمن او را ذوالعزت

۵۵۰۳ جلوس صندی در مملکت چین پنجاه و چهار سال بعد از سقوط آدم تا بود
 جنس دی فرزندی است آنگاه که پدرش از سرای فانی رحمت بجهان جاودانی برد بکلم ولایت عهد بر شهبان
 برآمد و لوای فانی بر افراحت صبیح و شریف مملکت چین سر در خط فرمان او نهادند و او را سلطنت سلام
 دادند و در عهد سلطنت او مردم بر فائیت حال و آسایش خاطر روزگار بردند و ملکی با قوت جلی و مرشد
 طبیبی بود و چون مدت پست و شش سال در کمال استقلال سلطنت چین و یمن وقت کرد و دایع جهان گفت
 ۵۵۰۴ جلیوس پطیس اسکندر فانی در مصر پنجاه و چهار سال بعد از سقوط آدم تا بود

۵۵۰۴ بطلمیوس اسکندر فانی برادر اسکندر اولست چون کار بر اسکندر اول مکت شده از مصر فرار کرد مردم
 بر سر او گرد آمده و او را سلطنت برداشتند و مملکت مصر سطر فرمان او شد آنگاه که در سلطنت استقلال یافت
 کلیاتره را که لقب به برنیش بود بجای آنکه در آورده مدت بمقادیر روز با او هم بستر بود آنکا از کلیاتره
 بدکان شده او را بکشت و مدت پست و سه سال در مملکت مصر پادشاهی کرد و چون مردی جنا کار بود مردم
 بروی بشوریدند و رعیت و لشکری متعش شده او را از تخت پادشاهی بر آوردند و از دار الملک اسکندر
 اخراج نمودند

۵۵۱۶ جلیوس بلش بن فیروز در مملکت ایران پنجاه و چهار سال بعد از سقوط آدم تا بود
 بلش بن فیروز از آن پس که بزرگان مملکت فیروز را نابینا ساختند تحت جانیانی برآمد و حال خویش را
 در مملکت محرومه منصوب فرمود و فرمان داد تا مکران در مملکت ارمن و کرجهان حکومت کند و پای در دامن
 پیچیده متعزض جادی که منصوب بدولت روم است نشود و چون مدت دوازده سال در مملکت ایران و بابل سلطنت
 کرد در حاش از جهان فانی بسرای جاودانی کشید بلده لار در فارس از آثار اوست

۵۵۱۷ فلورپانی در مملکت روم پنجاه و هفده سال بعد از سقوط آدم تا بود
 چون سیتلا و دایع جهان گفت در مملکت تیاپانی و کرنس سن بزرگترین امرا بودند و هر دو در خاطر داشتند که مانند
 سیتلا در روم سلطنت یابند و کرنس سس مردی صاحب ثل بود و فوجی از بندگان زر خرید داشت اگر چه با ساین

کتابخانه ملی ایران

جلد اول کتاب اول تاریخ التواریخ

و در ویث ان اعانت میکرد و از بنال ان ضایقه میفرمود ککن تیار دولت کم میداشت و در آبادانی مملکت رنج نمیداد
از این روی او را مکانی لایق بدست نیامد اما پانی مردی دلاور بود بزرگان شورخانه او را برای تنخیر مملکت مورد
داشتند لاجرم سپاهی در خوجک ساز کرده از روم بیرون شد و در مملکت پر کمال و فرانسه سفر کرده بلاد و امصار
آن اراضی را بنظم دست کرد و در جبل القاق که در خاک اسپانیول است چندین مصاف داد و در جملہ قرین فتح و غلبه
کشت با جملہ چون بلاد و امصار آن مملکت را بنظم ساخت با رض افریقہ تا شن کرد و در نصب عمال و اخذ مال بسیار
جمید معمول داشته مرجهت بروم فرمود و امرای شورخانه چون فتوحات پانی را کمر بستند بدان سر شدند که در پاداش
زحمت و فتنی لایق طرازند در این وقت جمعی از وزدان بادی آمدند که در بگردن برین راه عبور بر بزرگانان بنده بودند و کا
باراضی ایالتی در آمده در آن مملکت تقبل و غارت مشغول میشدند اما لی شورخانه پانی را بر گزیدند و او را دیار پسکی ساختند
تدبیر ارضی است بفریقہ را نیز با دشواری نمودند پانی لشکر بر آورده تخت دزدان را قلع و قمع فرمود و انگاه باراضی
شام شده برای تنخیر مملکت ارمن میان بست و چون این خبر به گمران رسید که از جانب خسرو پادشاه عجم در این وقت حکومت
ارمن داشت لشکری جرار بر آورده سپاه آذربایجان را نیز حاضر فرمود و با زن اروم شتافته سر راه بر سپاه
بگرفت و جنگ در پیوست بعد از کشش و کوشش فراوان سپاه گمران کشته شد و لشکر روم از دنا ل ایشان قانع
جمعی کثیر را قتل آوردند و گرد میرا سپرد و دیگر نمودند و پانی موال و اطفال انجاعت را بدست کرده بر مردم
خویش قسمت نمود و پس از روزی چند از ضای نبرست شدگان باراضی ارمن آمد چون مردم آن مملکت را این روی
جدال بارو میان نبود سر بفرمان گذاشتند و مملکت ارمن و کر جستان مطیع دولت روم شدند

۵۵۲۱

فرمانگذاری بردوش در پست المقدس پنجرار و پانصد و پست و کمال بعد از مبوط آدم بود

بعد از سلطنت متسیا اولاد او که ایشان را طایفه حشونانی گویند در پست المقدس فرمانگذار بودند چنانکه گاه و بگاه ایشان
اشارت شده تا در این وقت بردوش نامی که بنده زر خرید ایشان بود و پیوسته در دل میداشت که بر طبقه حشونانی
غلبه جسته حکومت از ایشان بکشد قوت یافت چون در احکام نجوم و ستاره شناسی دستی قوی داشت شی را
معین نمود که اگر در آتش بر حشونانی خروح کند غلبه جوید پس دوستان خود را با خویش عهدت نموده در آتش
بر او لا حشونانی بشورید و شیخ پرچی در آن جماعت نهاده زن و مرده و خرد و بزرگ را بقتول ساخت و از آن
گروه خرد خری بیکو چهر که از پیش با او میوزید بگناه نداشت و روز دیگر بر سنده حکمرانی بنشست و آن شهر را
نیز برای خویش آورد و چاشتگاه آن دختر حشونانی فرصتی بدست کرده بر لبام خانه آمد و فریاد بر آورد
که ای آل اسرائیل مردم از بانک او بیای دیوار آمدند پس روی بدیشان کرد و گفت بر شما معلوم باد
که این غلام از قبیل حشونانی خبر من کسی را باقی نگذاشت و جملہ را با شیخ بگذرانید اینک منی خود را از بام
در انداخته بگفت میازم اگر بعد از این کس بگوید من نسب با خاندان حشونانی میبرم با و در مدارید این
و خود را از بام در انداخته در حال جان سپرد تا بردوش همی فرا نگذاشت المقدس بود تا جای باغریس
سپرد که بدست طوطوس متهور گشت چنانکه در جای خود کشته شود و بعضی از احوال بردوش در ذیل
قصه عیسی علیه السلام مرقوم خواهد شد

وقایع بعد از سقوط آدم تا هجرت

۵۵۲۷

جلوس بطلمیوس و تیس در مصر پنجاه و پانصد و پست و هشت سال بعد از سقوط آدم بود

بطلمیوس اول تیس پسر تیس است و تیس در ایران سلیمان خواهر او را در خود داشت و این سلیمان همان دختر است که کلیا پتره خواهر او و برادر او را از فرزند خود تیس سرگرفت و با گریه پیش عقد بست چنانکه مذکور شد با بچه او پیش بعد از آنکه در ثانی در مملکت مصر سلطنت یافت و پانی که یکی از سرکشان روم بود در عبور و مرور با کربستان و ارمن زمین چنانکه مذکور شد با او تیس عهد مودت محکم کرد و بدستبازی نام در رسول سلسله دوستی در میان ایشان استوار افتاد و اظهار محبت پانی برای او تیس یک سو نمود و در چه از این مملکت استیلا یافت و مردم حکومت او را از جان و دل کردن نهادند و او را دو پسر و دو دختر بود و پسر بزرگش بطلمیوس نام داشت و دختر بزرگش کلیا پتره نامیده میشد و این کلیا پتره در حسن و جمال با ماه و آفتاب پلومیز و ستاره آسمان را فریب میداد چنانکه در جای خود مذکور خواهد شد مع القضا چون او تیس دو ازانده سال سلطنت مصر کرد و او اجلش فرا رسید وصیت کرد که بعد از او تاج سلطنت را بر سر پسرش بطلمیوس بگذارد و دخترش کلیا پتره را بکاخ برادر او زند تا بر دو از سلطنت او کامیاب باشد تا پس از وی این کار صورت غیبت و میان کلیا پتره و برادرش کار بمعاد ات و مبارات کشید چنانکه در جای خود مذکور خواهد شد

۵۵۲۸

جلوس خسرو بن بلاش در مملکت ایران پنجاه و پانصد و پست و هشت سال بعد از سقوط آدم بود

خسرو بن بلاش بن نرسی بعد از بلاش بن فیروز که عم زاده پدر او پسر بود در مصر سلطنت جای گرفت چه چو بیت بلاش ولایت عهد با او بود و چون در کار مملکت مستولی شد و بزرگان ایران سر در خط فرمان او نهادند و در ممالک محروسه قبال و حکام خود را انصب نمود ساز لهو و لعب پیش گرفت و بساط عیش و طرب بگشود و از بس بکونه ملای و مناهی دست باز داشت و او را در دارالملک ری قهری بس رفیع بودی که سر با آسمان سودی و خسرو همه روز بر آن می نشست و شراب مدام و وصل بستان سیم اندام مشغول میشد چون اندک خاطرش از کس رنج می شدی او را شکوه فرمودی و از فرزندان قهر بزرگ بکندی و چنان در کار شہوت را اندن دیر بودی که با خواهر خود هم بترکشته مهر و شیرکان از وی برگرفت اینگونه کرد و از موجب دشت خاطر اصرار گشت تا بر م در کار سلطنت سستی افتاد و پانی که در این وقت سرکنش دولت روم بود بر آن قیصر مملکت ارمن و کرجستان میان بست و گمران که حکمران آن ممالک بود صورت حال را بضر خسرو رساند پادشاه ایران فرمان داد تا سپاه آذربایجان بجهت او شاقه برای دفع مردم روم فرمانبرداری او باشند و گمران بحسب فرمان با سپاه ارمن و کرجستان و دیران آذربایجان تا اردن روم با ستقبال جنگ پانی پروان شد و در آن اراضی با سپاه روم مصاف داده عاقبت شکسته شد و پانی بعد از قتل و غارت فراوان از دنبال تا مشن کرده بارض ارمن و کرجستان آمد و بیضرب بیشتر غارتشکاف مردم آن بلاد را تحت فرمان دولت روم آورد و از آن روی که خسرو ضعیف عالی بود و مردم ایران از وی خاطر خنجه داشتند متواترست مردم روم را مگافان این عمل در کنار نهادند لاجرم ارمن زمین و کرجستان ضمیمه مملکت روم

و در این سال که کلیا پتره و برادر او را از فرزند خود تیس سرگرفت و با گریه پیش عقد بست چنانکه مذکور شد با بچه او پیش بعد از آنکه در ثانی در مملکت مصر سلطنت یافت و پانی که یکی از سرکشان روم بود در عبور و مرور با کربستان و ارمن زمین چنانکه مذکور شد با او تیس عهد مودت محکم کرد و بدستبازی نام در رسول سلسله دوستی در میان ایشان استوار افتاد و اظهار محبت پانی برای او تیس یک سو نمود و در چه از این مملکت استیلا یافت و مردم حکومت او را از جان و دل کردن نهادند و او را دو پسر و دو دختر بود و پسر بزرگش بطلمیوس نام داشت و دختر بزرگش کلیا پتره نامیده میشد و این کلیا پتره در حسن و جمال با ماه و آفتاب پلومیز و ستاره آسمان را فریب میداد چنانکه در جای خود مذکور خواهد شد مع القضا چون او تیس دو ازانده سال سلطنت مصر کرد و او اجلش فرا رسید وصیت کرد که بعد از او تاج سلطنت را بر سر پسرش بطلمیوس بگذارد و دخترش کلیا پتره را بکاخ برادر او زند تا بر دو از سلطنت او کامیاب باشد تا پس از وی این کار صورت غیبت و میان کلیا پتره و برادرش کار بمعاد ات و مبارات کشید چنانکه در جای خود مذکور خواهد شد

جلد اول از کتاب اول تاریخ التواریخ

کشت چون از مدت سلطنت او چهل سال پیری شد برضای سهاال از این سرای فانی بگذشت و تحت جهانگشایی
به بلاشان گذاشت چنانکه در جای خود مذکور خواهد شد

۵۵۲۹

ابتدای فرمانگذاری و اقبال دولت جولیس در روم پنجاه و پانصد و سی سال بعد از بسبوط آدم بود
جولیس یکی از بزرگان مملکت روم است که نزد پلنگ را با زنجیر پشردی و نیروی خشک را زور داشت
و او تخت کس است که مردم رومش میسر لقب دادند و دیگران آن لفظ را معرب کرده قیصر خوانند و این
نام آن طبقه سلاطین را قیصر نامیدند و میسر یعنی شاه و امپراطور است و این نام با وی از آن رو
انعام گردید که زمان دولت او کار روم بر دولت جمهور بود و حکومت با بزرگان شورتخانه و به یکس را آن دست
نمود که بقیه سلطنت تواند کرد و چون نوبت به جولیس رسید پادشاهی یافت با بجه مردم روم در این وقت
چون جلالت جلی و قوت ظری جولیس را مشاهده کردند سرکشی بدو شوخی نمودند و مملکت محروم را
سببه ساختند نخستین سپاه قبول را با پانی مغرض داشتند و اراضی شام و مملکت ارمن و کرستان را بخت
گزنس پیش گذاشتند و مملکت فرانس را به جولیس سپردند و گفتند اگر چه این مملکت ایک در تحت فرمان دولت
روم است اما آن استیلا که شایسته دولت است هنوز بدست نشده لاجرم باید اینجا رهنمایت برد و نظام
و خراج این مملکت را در تحت قانون آورد جولیس بعد از اصفای کلمات امرای شورتخانه با لشکر بیاز کرد
از دارالملک روم بیرون شد و از اراضی ایتالیای عبور کرده بمملکت فرانسه درآمد و مدت هشت سال را
اراضی رورکار برد و کار مملکت را بنظم و نسق کرد و فرانس را آبادان ساخت و بلاد و اصرار فراوان
بیرون از حدود مملکت متخلف نموده ضمیمه دولت روم فرمود و خود نیز یک نامور و بزرگوار شد انگاه فرام
کرد که بدارالملک روم مرجع نماید که در کار سلطنت رخنه اندازد لاجرم بسوی روم ره سپار گشت و چون
این خبر با روم برد پانی و گزنس پیش که در این وقت در روم سکون داشتند با عموم مردم آن بلده با استقبال
جولیس بیرون شدند و او را با شوکت تمام بشهر آوردند و پانی نیز بدان سر برد که جولیس را با زبوی فرانس
فرستد و گزنس پیش را با اراضی شام کیل سازد و از جانب خویش حاکمی در سپاه نیول نصب کرده خود
در بلده روم سکون فرماید اما اگر دست یا بد در روم پادشاهی کند و چون امرای شورتخانه دوستان وی بود
عاقبت برضای او حکم دادند و چند اکو جویش و گزنس پیش کوشش نمودند و دفع این شر از خود توانستند کرد و با
بار بر بسته بیرون شدند و پانی را در روم بگذاشتند

۵۵۳۰

جلوس پدی در مملکت چین پنجاه و پانصد و سی سال بعد از بسبوط آدم بود
ایدی فرزند برومند چندی است که صفت و مذکور گشت از پیش پندیده لواء جهان بانی برافروخت مردم
چین و با چین و تحت و حق و حق را میصع فرمان ساخت مکی با جودت جلی و جودت بیسی بود و در ویش و چشم
از بذل درین نمیداشت مدت شش سال مردم چین از حکومت او قرین احتیاج و سرور بودند از آنگاه
ایدی از سرای فرور رخت بدر برده جای بفرزندار چندی نمود و چندی گذاشت
جلوس پندیده در مملکت چین پنجاه و پانصد و سی و شش سال بعد از بسبوط آدم بود

۵۵۳۱

وقایع بعد از بسط آدم تا هجرت

چون پسندی بر حسب وصیت پدر صاحب تاج و کمر شد بر سر پادشاهی جای گرفت و مردم صین را بر زیر فرمان آورد و او را طبعی خوش و خونی درشت بود و بیسج در شکم داشت و در کت میفرمودن جرم کی از امر او که بجم در بوی سلطنت بود و از پسندی نیز دلی بر کسناک داشت و او را واکت واکت بنامیدند در غذای پسندی زهری تعبیه کرده بدو خوراندند تا حشا از جهان بدر برد و مدت سلطنت او چهار سال بود

۵۵۳۹ غلبه جولیس بر فرانسه پنجاه و پنج سال بعد از بسط آدم بود
چون جولیس بخت پانی از روم پروان شد در قلع و قمع او یکجست کشت و بمکتب فرانسه آمده در پیوند قلوب مردم با خویشان همی کوشید مساکین و درویشان را از بدلال غنی ساخت و رعیت و لشکر را از کاستن خراج و خزودن مرسوم امیدوار فرمود که ربدانجا شد که عموم مردم او را چون ضم بزرگ خودستایش میکردند و مانند بت کلان پرستش مینمودند و چون این سخنان کوشید پانی یکجست حدودی زیاده میشد و از جولیس مسکینان با بکله چون کار فرانسه را استوار فرمود و خاطر خویش را از خلق مطمئن ساخت نامه نزدیک بزرگان شوکان روم فرستاد که با اینهمه رنج که من برده ام و چندین بلاد و امصار در تحت فرمان روم آورده ام هنوز آنت که مراد در شور تخانه محلی رفیع و منصبی شایسته باشد پانی مردم شور تخانه را برانگیخت تا در جواب نوشتند که بر حسب قانون اکس که در شور تخانه حاضر نیست منصب شوا نداشت و فرستاده او را خست و انصراف دادند آنگاه پانی با امرای شور تخانه رای زد که جولیس در بوی سلطنت زیست کند و دل بران نهاده که رسم شور تخانه را براندازد و لاجرم او را با ضعیف ساخت اینمخی را خاطر نشان بزرگان شور تخانه نمود و خود عزم تسخیر مملکت قرق فرمود و از دارالملک روم بدر شد از پس او بزرگان شور تخانه بدان شدند که کار جولیس را از رونق بیندازند سخت دو فوج از سپاهیان را که برای جنگ ایران ملازم رکاب جولیس بودند طلب فرمودند و روزی چند بر نیامد که حکم عزل جولیس را بفرانسه فرستاده و او را طلب نمودند تا حساب خراج خویش را پرداخته باز نیاید چون این اخبار به جولیس رسید این سخن را از مردم پوشیده و در نهانی پنجاه و پنج سال از مردان مبارزان برگزیده روانه روم فرمود و چند روز از پس ایشان ناگاه از مجلس بزرگان فرانسه بر فاسته کشت مرا نیم ساعت کاری پیش آمده و از اسب پروان شده بر کبی رموانشست و باستمال تمام رانده با سپاه خویش میویست و همه جاعلی مسافت کرده وارد روم گشت و چون دوستانش از ورود او آگاهی یافتند که در او را فرو گرفتند و عظیم بزرگوارش شمرند و در وقت امرای شور تخانه اگر چه از دوستان پانی بودند کفن با شوکت و جلالت جولیس زبون و ذلیل شدند و چند پانی اینچنین را بشنید و ایشان را برانگیخت شوا نشد جلالت جولیس را اندکی از بسیار بجا بند و چون جولیس خود را با قوت یافت روزی بر سر خزان دولت روم آمد و بزرگان شور تخانه را کشت زهر برای رکن لشکر و فتح کشور است این در رکبش بد و زری با اندازه کفایت مراد بر مملکتی چند متختر سازم امرای شور تخانه در جواب او کار بجا طلع گذاشتند و کلید خزان را حاضر نهادند جولیس خشم شده بفرمود تا در خزان

وقایع بعد از بسط آدم تا هجرت

غیبت انجمن ایشان بیان کرد انگاه از جمله پان بستد که در جنگ جویس از دل و جان بکوشند پس از آنجا کوچ داد
 بخار و دغانه آپشن که لشکرگاه جویس بود فرو شد اما پانی چون بنواز طینان طلی از لشکر خود دشت
 در کار جنگ عجله نمی ورزید و از آنسوی چون لشکر جویس تمام نرسیده بود دهم وی در کار جنگ سا به میفرمود و
 چند بسیکونه بگذشت چون لشکر جویس فرسود شد از جای بجنبید و بر سر پانی تا شتن آورد و از آنسوی نیز پانی
 حکم جنگ داد و نایزه حرب بالا گرفت عاقبت الا مر شکست بر لشکر جویس افتاد و جمعی کثیر از لشکر او در خندق کمر
 لشکرگاه پانی بود در اثنای دزد و عرصه پاک کشید و کروی در کوه دشت پراکنده شدند پانی از دنبال ایشان تا میان
 لشکرگاه جویس تماش و همی مردم مرکب بجاک انداخت و از آنجا بشکرگاه خود باز آمد و با بزرگان سپاه کشت
 که جویس مردی کارآزموده است بدین نظر که جتایم مغرور نباید شد و در نیت که مردم خود را فریب هم کرده
 بشانگاه برایشن خون زند پس بفرمود لشکر از آنجا کوچ داده در مکانی یکنواست و راست کردند و جای گرفتند
 انگاه هر کس از لشکر جویس سپرد و سیکر بود بفرمود حاضر ساختند و جوار را سرازتن بر گرفتند اما جویس بدست
 که اگر کینویت دیگر گشته شود دولت با او پشت خواهد کرد پس با پانی بنای تمار که گذاشت و روزی چند
 جنگ از میان برد خواست و از آنسوی که پانی نیز حاضر مطنن از مردم خود نداشت بدین سخن ضرب داد چون
 کار بدین نهادند جانین در جمع آوری لشکر مشغول شدند در اینوقت سه فوج مرد شگری از مردم مطنن
 که از پانی دل شادند هشتاد بجهرت جویس پیوستند و او از آنسوی قوی دل شد و لشکرهای خود را نیز مجتمع
 ساخته دیگر باره روزگار حرب پیش آمد و آتش فتنه فروخته شد هر دو لشکر صف راست کردند و تیغ و نیز
 در هم نهادند در این گرت از با مداد تا نمرور از یکدیگر همی کشید و بجاک و خون آغشته بعد از آنکه از هر
 مردی فراوان کشته شد لشکر پانی نیز میت شدند و هر جانب پراکنده گشت جویس لشکر آنه این فتح
 فرمان داد که جریت شد که ترا حمت نرساند و کنایه ایش ترا مغرور داشت و همی درین خورد که در این جنگ عید
 کثیر مقتول گشت با جمله پانی با معدودی از مردم خود از میان بگریخت و کشتی در آمده بسوی مصر تباحث که حقوق
 آن مودت که با بطیموس او نیتش در میان داشت چنانکه مذکور شد فرزندانش رعایت او کنند و او را
 از شر دشمن نگاه دارند چون خاتمه کار و نهایت روزگار او در ذیل قصه بطالمه مرقوم خواهد شد اکنون بگرانی برآید
 جلوس پشیش و آپشن و ملک مصر بخار و پانصد و سی و نه سال بعد از بسط آدم بود

۵۵۲۹

چون اولیت از جهان بر مٹ پشیش و آپشن که وزیر و شیکا را بودند گفتند و نیتش کار سلطنت را با ما گذاشته
 و فرزندانش را که هنوز بیک از بدندان با ما سپرده و در کار سلطنت مداخلت کردند و مردم را بر فرا
 برداشتند کلیا تیره که در چهره فروغ آفتاب داشت و با طره خون در دل مشکاب میکرد اکنون پانزده سال بود
 و برادر بزرگش هفده سال داشت ایشان هر دو در خشم شدند که چرا پشیش و آپشن رخنه در ملک مودت
 کنند و ما را سلطنت بگذارند پس پسر او نیتش در پلویم آمده با لشکری از خود بنیشت و کلیا تیره را پیش
 پیش گرفت و بد آنجا شده پای از آل سرائیل و مردم غلطن فریب هم کرده مر جت فرمود و در حوالی پلویم
 لشکرگاه کرد و بدان سر بود که برادر و آن وزیر را از میان بگریخت و سلطنت مصر کند در اینوقت پانی که ذکر

این کتاب در کتابخانه
 مجلس شورای اسلامی
 تهران ثبت شده است
 شماره ثبت: ۵۵۲۹

این کتاب در کتابخانه
 مجلس شورای اسلامی
 تهران ثبت شده است
 شماره ثبت: ۵۵۲۹

جلد اول از کتاب اول نسخ التواریخ

این کتاب در کتابخانه مجلس شورای ملی است و در سال ۱۳۰۵ هجری قمری به کتابخانه این وزارتخانه منتقل شده است.

عاشق مرقوم شد از جولیس نکسته شده بجز مصر آمدن نظر بدو ت قدیم فرزندان اولیتش از وی رعایت کنند و چون خبر پنا
 بداشت کس نزد بطلمیوس سپرد و تبس فرستاد که اگر رخصت فرمانی و مراد ملکیت خود نامنی عنایت کنی روزی چند
 از شر دشمن آسوده مانم چون این خبر گوش زد پیش و آچنین شد با ثباتش که معلم بطلمیوس بود شوری انگذند
 که در آمدن پانی در این ملک چه صواب دانی هر کس در این کار رخنه کرد عاقبت ثباتش کشت برکاه پانی
 در این ملک جای دهم جولیس که امروز امپراطور اتالیاست با ما خصوصت کند و دور نیست که از او رخصتی با
 برسد و هم از قدیم او را با بطالسه خوش و ندی است و رنجیدن او را و از رخصت و برکاه پانی را راه بخود نهم
 و از پیش برانیم او سپهسالاری بزرگ بوده و مباد باز بخت بد روی کند و بر جولیس غلبه جوید آنگاه از این امر
 که مادر حق او کرده ایم مارا کینفر دپس صواب آنست که حیلتی اندیشید پانی را بقبل آوریم و سرش را نزد جولیس
 فرستیم تا او شاد شود و این نماید که مکافات تواند کرد سخن بر این خفا دند و ششیتش را که یکی از سرکردگان روم
 بود و در حضرت بطلمیوس ملازمت داشت برای انجام این مهم برکاش شد و بطلمیوس با مردم خود و بزرگان سپاه
 از اسکندریه با استقبال پانی بیرون شد و در لب آب با پنا دو پیام داد که ملک مصر از ان تست بهر ما خواهی فرو
 شوی و بر چه خواهی کنی و باین بهانه که کشتی بزرگ بسا مل نمیتواند رسید کشتی کوچک فرستادند که پانی بدان هوا
 شد بکنا را بد چون پانی خواست کشتی کوچک در آید کازینیا که صبیح او بود در دایع شوهر بگریست و دل او گوا
 میداد که این سفری مبارک باشد پانی او را دل داد و کشتی کوچک در آمده روی بسا مل نهاد چون نزدیک
 نجشکی رسید ششیتش خجسته کشیده زخمی مکرر بر او زد و در حال سرا و از تن جدا کرده جسدش را بکنا رود انداخت
 کارکنان چون از دور حال شوهر بینگونه دیدن بفرمان برکشید و زار ببالید و در حال کشتی خود را در آب اند
 و از پیش بدر رفت چنانکه مردم مصر شویند و او را دیگر حش

۵۵۴۰

دولت روم

آمدن جولیس بر سر ششیتش مصر بجزار و پانصد و چهل سال بعد از هبوط آدم تا بود
 چون جولیس دانست که پانی بمصر شتافته با مردم خود کشت او را نباید گذاشت تا دیگر باره برک و سامانی کند
 و کار صعب شود پس فرمان داد تا سپاه او در اناتلی و کریمس توقف کردند و خود بهشتصد تن سواره و ستم هزار
 دویست تن پیاده برداشته بسوی مصر تباحث و بشهر بکندریه درآمد و در آنجا در سرائی سکون کرده چون
 سپاهش اندک بود اطراف خویش را از دخول لشکر بکانه میگو خط کرد تا ثباتش چنان میدشت که کار
 نیکو کرده و رانی صواب زده و جولیس را و قتل پانی از خود راضی نموده پس هر پانی را برداشته بزرگ
 جولیس آورد و چون چشم جولیس بر آن سراقا در روی از آن بگردید و بگریست و فرمود تا مرد بدن پانی
 بآمین بزرگان با خاک سپردند از آن پس مردم مصر چون مدد لشکر جولیس را اندک دیدند سرازعانت او بر تاختند و
 بروی بشوریدند و در این بین کام چون با دشمنان و زان بود جولیس توانست مرجع فرزند را چار اطراف در
 استوار کرد و بهشت و سپاه خود را از اطراف طلب نمود و کشت اولیتش در زمان حیات خود زری از تن
 گرفته اگر فرزندان او ادای آن دین کنند تا من بارض خویش باز شوم روا باشد در این وقت ششیتش وزیر
 بطلمیوس برای آنکه مردم را بر جولیس بشوراند با خلق چنان و انمود که جولیس بیک طمع در اموال و اطفال مردم است

وقایع بعد از سقوط آدتم باجرت

و هر روز طلب کتبی فرماید و از آنسوی بعضی جوئیس رسید که میان کلیا تیره و برادرش بطلمیوس برای سلطنت مصر کا
بخصوصت و منازعت انجام میداد و بعضی را بفال مبارک شمرده و کشتن من و حتی اولیتس پیشم اکنون میان کلیا
و برادرش بی پناه و لشکری نزد من حاضر شوند تا در میان ایشان حکومت کنم و این کار بر قانون شورشیان
روم با نجام بر مگلیا تیره چون این سخن بشنید برای که جوئیس را پشتوان خود کند در نهانی کس نزد او فرستاد که
شبا کاه بصفت تو آمده صورت عالم را معروض خواهم داشت و چون مردم بطلمیوس مانع بودند که او از بحر عبور کند
با سگدرتیه در آید با سی ثنده بر زبر جامهای خود را بکنند شباکاه بکشتی کوچکی سوار شده بدنیوی آمد و بر سوار
نشست برای جوئیس در آمد و بر سطح برانداخت تا که چشم جوئیس بر دیدار کلیا تیره افتاد که مانند صد هزار کنگار بود
لحی دیده بر روی او باز داشت و هیچ سخن توانست گفت آنگاه که با خود آمد زبان بفرست بکشد و سردر قدش بود
و آنشب راتا با داد نیاز همی را ندوناز همی دید و بسجگاه پشانه کس نزد بطلمیوس فرستاد که ترا از فرمانبرداری
چون کلیا تیره خواهری عاری نباید بود اگر سر در خط فرمان او گذاری و این اراضی را بدو سپاری من از تو راضی ام
بود و اگر نه خاک این بوم را بدست لشکر روم بیا و آب دهم و از تو و اصحاب تو نان گذارم بطلمیوس چون
این سخنان اصناف فرمود و بدانست که کلیا تیره شب در سرای جوئیس بسر برده از جوش پکانه شد و در میان مردم
مصر آمده تاج از سر بر گرفت و بر زمین بکند و خاک بر سر همی پراکند و گفت ای مردم مصر خدایا سوده نشسته یه ایک
جوئیس بدین محکمت در آمده و خواهر مرا فریب داده و برای باوی هم بستر گشته و از آنسوی سپس وزیر او بر
وزر که در سجد عاتق موقوف بود بفرمود تا بدزدیدند و این نسبت را نیز با لشکریان جوئیس داد و لاجرم مردم مصر فرام
گشته خو غانی عظیم برداشتند جوئیس چون این خبر شنید بزرگان مصر را طلب داشت و با ایشان گفت شما را چه افتاد
که این شورش کنید و خود را بهلاکت اندازید مرا اولیتس و حتی فرموده تا در میان اولاد او حکومت کنم و در هیچ حال
برای شما زیان نخواهد بود مردم با سخنان او از آن شورش بزرگ آیدند و هر یک بسرای خود شدند پس روز دیگر
حکم داد تا کلیا تیره و بطلمیوس را بمحضرقاضیان حاضر کردند و اندر زنانه اولیتس را سرباز کردند در اینجا مردم بود
که بطلمیوس و کلیا تیره در مصر بشاکت سلطنت کنند و پسر دیگر و دختر کوچکترش در جزیره سیپرس حکومت فرمایند
چون این کلمات معلوم شد جوئیس گفت اگر چه اکنون سیپرس در تحت فرمان دولت روم است من آن ملک را نیز
تو بیضا کنم تا این خصوصت از میان برخیزد بزرگان مصر بدین سخن صبر دادند خبر پیشین که دانست کلیا تیره بطلمیوس
ناگاه بجزیره سیپرس خواهد فرستاد و خود سلطنت مصر خواهد کرد پس با چنین متوق شده مردم را بشوراند
و پست هزار تن از امانی مصر را فرستاد که ده یکجست ساحل تا جوئیس را از اسکندریه اخراج فرمایند مردم را
بر جانب بسرای او تاختن کردند دست یافتند و از راه دریای تونیس نیز رخسار انداخت چه جوئیس میر
رزم آزموده و محتمن بود پس مردم مصر جوئیس را محصور داشتند و راه آب بر او بستند و او فرمود تا چند
حفر کرده آب بر آوردند و بدان همی ساشش کرد تا سپاه بگری و بتری او برسیدند و کشتیهایی جنگی فراز آمد
جوئیس با مردم خود از سرای بدر شده تا خویش را بلسگرگاه رساند و در اینوقت مردم مصر از کین پیرون تاختند
تا او را گرفتار سازند جوئیس چون کار بد آنگونه دید خود را در آب بکنند و با یکدست بر بجل که باد بود برگرفتند

و قایع بعد از بسط و آودن ما هجرت

لازم خدمت ادماحت که اگر خسرو بن بلاش که در این وقت سلطنت ایران داشت لشکر بدان راضی فرستد بدهد خبر بدست
 انعکس را به هر کانس ثلویض فرمود که شهر به هر دو بخش است و قهقهه و مرقوم اشد پس از راضی شام کوچ داده بسوی بوز
 رده سپار شد چون فار بهمس معلوم کرد که اینک جویس چون سیل بنیان کی از راه میرسد و در قدرت بازوی خویش نیاید
 که با او مصاف دهد و این معنی را نیز دانسته بود که سخن از در مصالحه را ندان با در خبر بستن است ناچار خانه و زن و فرزندان
 که شته راه فرار پیش گرفت و جویس بی رحمی و کراتی با راضی بوز نشسته در آمد و کار ملک را تخلف و نشی کرده حکومت آن را
 و بغار سبزه را به مضرتش موقوف داشت و هم در این هنگام کمون خاطر وی بود که ملک بسیار تمام تنجیه فرمود و یکباره
 سپار چون مخفی بر مردم معلوم شد لشکریان از چنین خدمت پس از اینهمه رنج قاعد و زدن و زهرگان سپاه بعضی رسید
 که انسانی را که در ملک روم نایب مناب خویش ساخته مردی بی کفایت است و در اینست چندان که ملک را آشفته
 که بر کربن حضور جویس بسا مان نخواهد گشت ناچار جویس از بوز نشسته کوچ داده با راضی بنا نهاد و کار ملک را رزقی دار
 و هر که غیبت او به خواهی رنجی برده بود کجی بخشید و هر کس گناهی کرده بود مغفرت داشت و روزی چند بر نیامد که اینک
 نمود در این وقت سپاهیان بشوریدند و غوغا برداشتند که مدتی است محبوب و سهل بین خود کرده ایم و در جنگها سخت
 اکلند ایم برای که روزی که در رنج را با پادشاه فریاد میکنند است با سایش روزگار بریم اکنون رنج ما همه باد
 و هنوز نفسی بر نیارده ایم که هم برای سفر جتیا باید بود این گفتند و بشوریدند و خواستند بشهر در آمد و خود را جویس
 بر او شوند و چنین سخن گفتند جویس فرمود تا در دوازده روم را بروی ایشان بر سبند و انجاعت جارت کرده
 بشهر در آمدند و در یک گشت چون انجیر جویس رسید ناچار بشور تخانه در آمد که کسی بکشدی نهاد و بر زبانه نشست
 و سر کردگان لشکر بجزرت او حاضر شدند و زبان به شکایت باز کردند جویس در جواب فرمود از این پس چون بشور
 در شوم و مصافی دهم شرط باشد که شمارا از غنیمت بهره رسانیم و نصیب بخشیم مردم از کلمات او آن جنگ و جوش نهاد
 و با نشین خود باز شدند پس جویس اعداد سپاه کرده با لشکری اندک از روم بدر شد و با راضی فرقیه آمد و از دنا
 به روز سپاه رسید و بدان مبرود که کار کجی را یکم کند و بر جمع مملکت مغرب توی شود پس بنا شهر قسطنطنیه
 که در تحت حکومت بزرگان کرج بود و آن بلده را محاصره نمود و بی تو که سپهسالار لشکر کرج بود با پای لایق بسوی
 او تاخته در برابر جویس حث راست کرد و جنگ در انداخت از هر دو سوی مردان جنگی یک کوشیدند و مردان جنگ
 کردند عاقبت اما لشکر کرج هزیمت شد و سر کردگان سپاه چندا که خواستند لشکر یا زار میدان بازند ممکن نشد
 و بجای پشت با جنگ داده فرار نمودند و سر کردگان از کمال غضب و غیرت خود را هلاک ساختند و بی تو زیاده
 فرار کرده خواست از راه بگریزد دست مردم جویس قاده مقتول گشت و در این جنگ جمعی کثیر از مردم روم
 زخمی و زار بودند مع قهقهه چون جویس از کار راضی مغرب پرداخت مردم مرحبت فرمود و زخمی را سپاه را
 طلب کرده هر یک را بصد دینار زر سرخ عطا نمود و هر سلطان صده را ششصد دینار زر داد و هر سر یک را
 هزار و دویست دینار بزدل کرد و مردم شهری را که خدمتی کرده بودند هر کس را با اندازه خود کندم عطا داد و آنچه
 بر پای کرده جمع خرد و بزرگ ملک را بفضیافت حاضر ساخت و کمال عطوفت در باره ایشان مبذول
 داشت در مجلس در اسیر لغت دادند که معنی میپا طور است و او پادشاه شده دولت جمهور بر افشاد

در این وقت که جویس در راه بود و لشکرش را با خود داشت و در میان راه با راضی ملاقات کرد و با او مصافع نمود و او را شکست داد و در آن وقت که جویس در راه بود و لشکرش را با خود داشت و در میان راه با راضی ملاقات کرد و با او مصافع نمود و او را شکست داد

در این وقت که جویس در راه بود و لشکرش را با خود داشت و در میان راه با راضی ملاقات کرد و با او مصافع نمود و او را شکست داد و در آن وقت که جویس در راه بود و لشکرش را با خود داشت و در میان راه با راضی ملاقات کرد و با او مصافع نمود و او را شکست داد

در این وقت که جویس در راه بود و لشکرش را با خود داشت و در میان راه با راضی ملاقات کرد و با او مصافع نمود و او را شکست داد و در آن وقت که جویس در راه بود و لشکرش را با خود داشت و در میان راه با راضی ملاقات کرد و با او مصافع نمود و او را شکست داد

جلد اول از کتاب اول نوح التواریخ

۵۵۴۰

جزیره

فلبه جولیس با کلیس خیزاروپا ضد و چهل سال بعد از هبوط آدم تم بود
جزیره برتین بزرگترین جزایر یورپ است طول آن پانصد و پنجاه میل و عرضش سیصد میل است و این جزیره را
سهره کرده اند بهره نخستین را انگلند گویند و بخش ثانی را اسکاتلند خوانند و قسمت سیم مشهور به وایر باشد و این یک نام
ایشان از ملکی و پادشاهی بود و مردم آن را رضی خانها از فی و چوب کرده در آنجا میزیستند و بچگونه علم و فضل در میان
ایشان نبود و همه روز بکار و بانی و کوفته بانی شغال داشتند و ایشان را هیچ جای نبود و عریان میزیستند و بدن را هیچ نمکزد
و موی سر را میکشیدند از ضای ایشان او بخت باشد و موی سبک است گذاشته موی زنج را ازین می ترند و کیش ایشان
بر بت پرستیدن بود و سلاح جنگشان یک شمشیر و یک ضلع و یک سپر بود اما جولیس روزگاری بود که آهنگ آن داشت
که جزیره برتین را سفر فرماید در آن یک نام که از سفر مغرب مرجع گردید که مذکور شد روزی چند بر نیامد که باز کوس نزد
و کوچ سفر داد و با لشکری فراوان از روم بیرون شده باراضی فرانسه آمد و روزی چند در آنجا زیسته و حکام و محال
خویش را با زهری بنیاد فرموده آهنگ جزیره برتین نمود و چون مردم برتین پیوسته با هم از در نزاع و جدال نفاق
بودند با جولیس توانستند برآورد و قیصر بدان را رضی شده در حمله نخستین لشکریان را بکشت و در وقت
انجماعت تاخته جمعی را قتل آورد و در باراضی انگلند استیلا یافت اما در این سفر قیصر را آن اعداد نبود که بر تانت
برتین غلبه جوید لاجرم روزی چند در انگلند بسر برده باراضی فرانسه مرجع فرمود

۵۵۴۱

فلبه جولیس بر جزیره برتین و خاندان کارا و پنجاه سال بعد از هبوط آدم تم بود

جولیس چون از انگلند باز آمد یک سال در فرانسه سکون فرمود و اعداد سپاه کرده سال دیگر بر سر جزیره برتین رفت
بر مردم آن محکمتی بدست و بهرستان شده با جولیس مردان جنگ کردند و چندین مصاف دادند و هم قاتل شدند
جولیس شده قیصر بدان را رضی دست یافت و تمامستان جزیره را بطبع و منقاد ساخت و حاکمی از جانب خود
کرده باراضی فرانسه مرجع فرمود در این وقت در حضرت و معروض داشت که دو پسر پانی که یکدیگر را کشتن پانی گویند و آن
دیگر را یکس کشن پانی نامند در محکمت سپاه نیول شورشی عظیم کرده اند و مردمی فراوان بگردایشان خریده شده و محال
قیصر در محکمت سپاه نیول زخم ایشان بهر جانب پراکنده اند جولیس بی مسامحه از جای بید و لشکری را محصور برداشته
بجانب ایشان تاختن کرد و پسران پانی نیز در برابر او شده جنگ پیوستند و چنان بکوشیدند که کار بر سپاه قیصر
مکنت شد در این وقت جولیس و پسران سپاه بهر جانب تاخت و تاراج بر می آورد که ای مردم استوار باشید تا ما
بلند شده را پست نیارید و مردم گویند بدست کوکان پانی شکسته شد و مع تقصیر هزار همت جولیس در جنگ
ظفر بست و سپاه پسران پانی چندان کوشیده بودند که سی هزار تن از انجماعت مقتول بود با بملکی نین با مسدود
از میدان جنگ فرار کرده بکوشه غاری مخفی شدند و سپاه قیصر او را بدست آورده بر سرش را از تن برداشند و حضرت
قیصر آوردند تا یکس کشن پانی برادر او بدست نیامد و از پیش بگریخت قیصر از پس این شج شاد و خرم شد و در محکمت
اسپانیول دوست و دشمن را پادشاه و کینگر که حاکمی از جانب خویش نصب نموده خود باراضی ایتالیا آمد و در
شهر روم کشت و شریف و حضرت او جمع شدند و با تفصیل جنابش اظهار حبش در این وقت انسانی که سپاه
شکرت و نایب و بود در شهر روم قدم پیش گذاشته زمین بوسید و معروض داشت که امروز قیصر بر کینگر و کینگر

جلد اول کتاب اول تاریخ التواریخ

مملی بزرگ شدناچار باهم متفق شدند و قتل او و لیسایکی کردند و بروی بشوریدند و او را گرفته در زندگی کشت
از اندامش باز کردند و از نسل کیندی اصدیر ایا دشتی برداشتن چنانکه در جای خود مذکور خواهد شد
و مدت سلطنت واکت موکت و ملکیت سین هشت خجبال بود

۵۵۴۵

فرمانگذاری اتانی در ملکیت روم پنجاهاروپا نصیب و چهل و پنج سال بعد از بیبوط آدم بود
آتانی سپهسالار جو لیس بود چنانکه بدان اشارت شد انگاه که جو لیس را قتل آوردند و عیسی فرزند خود
او نیز اندک سال بود و قتل سلطنت نیتوانست برداشت اتانی فرمانگذار روم کشت و امرای مشورتخانه
پنجاه از جو لیس قوی بدست کردند و پس از روزی چند حکم از مشورتخانه صادر شد که اتانی باید با راضی شرفیفر
کنند و آن بلا و امصار را بنق سازد تا مبادا بعد از قتل قیصر در انچه و آشفگی بادی آید پس اتانی ساز فر
کرده لشکر بر آورد و کشتی در آب راند و هر جاعلی مسافت فرموده از ساحل بحر شام سر برد کرد و بدان آری
در آمد و پیوسته در دل داشت که آیا کلیا پتره مکه مصر را چه مخایل و محاسن است که مانند جو لیس پادشاهی چندین
فریفته و شیفته او کشت و این خیال همه روزه خاطر او را زحمت میرسانید و هر او را بجانب کلیا پتره جنبش میداد
عشق فزون گشت و جبرش اندک شد و او را هیچ دست آویز نبود که وسیله دیدار تواند شد و از هم
بزرگان مشورتخانه روم بی عجتی متعزز او نتوانست کشت در این وقت بعضی او رسانیدند که حاکم بلد فنیسیا
که در حوالی طلب است و از جانب کلیا پتره در آن اراضی حکومت کند با فرمانگذار بابل که از عمال خسرو بن بلاش
شاهنشاه ایران است متفق شده و بدان سرست که با ستظهار سلطان ایران لشکر روم را از اراضی متعد
پرون کند و شام و بیت المقدس را دیگر باره ضمیر مالک ایران سازد اتانی از این سخن شاد شد و رسولی نزد کلیا پتره
فرستاد و بدو نگاشت که تو این تاج و تخت را بقوت قیصر باقی و به نیروی دولت روم صاحب این مرز و بوم شدی
اینک در پادشاهی آن عمال تو در اراضی طلب دشمنان دولت روم را بدوستی ملکینند و در مخالفت با متفقین
اکنون خود برخاسته در سلیس که لشکرگاه ماست حاضر شو و بحقیقت این کار بر سر و عمال خود ترسیده فریاد
و اگر نه ترا بدو تاج و تخت بایدهفت و دواغ اقبال و بخت بایده کرد این نامه نوشت و بفرستاد و بر روز عشق کلیا
در دل را افزون بود چنانکه خوی دیوانگان گرفت اتانا از آنسوی چون نامه اتانی بکلیا پتره رسید با خود اندیشید
که چه لازم است با اتانی مصاف دهم اکنون که جو لیس نمانده صواب است که او را در کند آرام و کار برادر کنم
و عزم کرد که بخود او شده او را دیدار کند

۵۵۴۹

رهن کلیا پتره نزد اتانی پنجاهاروپا نصیب و چهل و پنج سال بعد از بیبوط آدم بود

کلیا پتره آن جمال داشت که در اقایم سبعمردم بایاد او می خنشد و بانام او بر میخویشد و در فزون
عشق بازی آن دقایق میدانست که خیال عاشق را بجز بر طریق اراده خود جمال رهن نمیکند و یکی از جمله حکای غلامی
بود که در فزون حکم دست قوی داشت چنانکه او را در علم طب و دیگر علوم کتب مضغانت که بهم بنام او می
کرده اند و با زبان فارسی و عربی و ایسیانی و ترانکیندی و سریانی و ترکی و قبطی و قرق و لاتین و غیر آن
بود چنانکه در شانزده زبان بوضاحت بیان و طلاقت لسان سخن میگفت و از بدو دولت که کس نبرد او میشد محتاج

وقایع بعد از سقوط آدم با هجرت

بر جهان نبود با کجی چون نامہ اتانی بدو رسید و سخنان درشت او را اصناف و مواعیان ملک و صنادید حضرت را انجمن کرده با ایشان شوری نخست که پاسخ اتانی را چگونه باید گفت هر کس سخن پنهان انداخته و رانی همیزد عاقبت کار بدان نمادند که آنگاه نزد که ملوک مصر را مکاتبت نهند و خدین خوشنت کند اگر همه دولت سستی پذیرد شاید بدین دلت توان زیست صواب نیست که دامن بزرگم و با او بر گزینم تا هر گرا خدا خواهد ظفر بدود و کلیات پره چون این کلمات را اصناف فرمود و میدانست که در مصر آن مرد میشت که با اتانی بزرگ کند روی بد انجاعت کرده و فرمود مرا واجب باشد که کشور را بشوم و شکر را انجیزم من خود بختنه عالم استم کنم و از سلاطین تاج و افسرستانم و بر خاک دعا کسترش نام آفتاب بادیدار من دیوانه شود و ستاره با نظاره من از پای نشینم اکنون در کار اتانی پنج خواهم دید و کجی را کند و خواهم ساحت خود بر گاه او تا زم و اتانی را با همه لاشیری سکت خوش سازم و سالها با آهوی چشمش خواب غمگوشی هم این بخت و ساز سفر کرد و از زتاب و لالی خوشاب جامعای شهر بار جامه های زر تار هدیه لای از بهر اتانی فراهم کرد و فرمان او با جمعی کثیر از کنیزکان ماهر و ی که هر یک با خوی و رشیده و روی بوی هم برای سفر آماده شدند و آلات طرب و ادات لهو و لعب را که همواره در بزم کلیات پره بکار می بستند با خود برداشتند از دار الملکت مصر کوچ داده آهنگت را راضی گشتند و چون انجمن اتانی رسید دل در برش طسیدن گرفت و بزرگان را طلب اشتباستقبال کلیات پره فرستاد و همی سر پرده خوش را روی داد و نشینگاه را زینت کرد و چو بجان داشت که کلیات پره بد انجا فرود خواهد شد اما ملکه مصر بید و نگرست و یکسوی لشکر گاه اتانی فرود شده سر پرده راست کرد و طوطا در دست و چشم بختزد و سر پرده را نهاده بر بر آن نشست و آن چهره را که دل خورشید از فروغش نقشه بود بر همه فرمود و با مرصع که کمر جواهر خاشاکش ضربت لعل بختان بود بر سر نهاد و آن کنیزکان سپین ساق در برابرش چون سرو مار برب جو پار تا صف بکشیدند و لشکریان از بیرون سر پرده نیروده راست کردند اتانی که کوشش بر در و چشم برده بود چون معلوم کرد که کلیات پره بد کجی جای فرود شده کس نزد او فرستاد و پیام داد که ملکه مصر را چون فاد که چشم مار با دیدار خود روشن ساخت و حجه مارا با رخسار خود گلشن نغمه و کلیات پره در جواب گفت که من را اینی نموده ام و ساقی بعد از این نوشتم اکنون بر اتانی است که بر بارت من مکر بندد و نزدیک من آید چون کلمات وی با اتانی رسید بی توانی بر خاست و راه سر پرده ملکه مصر را پیش گرفت و چون راه بد انجا نزدیک کرد و آن اسباب چشم و جلالت بدید در حیرت شد چه همه سر پرده در چشمش و پانچ شتری و سارده شتری نمود پس قدم در میان سر پرده گذاشته ناگاه چشمش بر روی کلیات پره افاد که دیدارش چون آفتاب صحت دید میگرد در نظره اول دیوانه شد و از هوش بپاکه گشت و بی اختیار روی بر پای و نهاد و اظهار سکت و دلت نمود کلیات پره او را گرامی داشت و در پهلوی خوشین نشستن فرمود و ای آن که از بهر او کرده بود در حضرتش پیش گذرانید و ساز میمانی برای او طراز کرده بزمی شاهوار راست کرد و در برابر اتانی خان شام آورد که از روز و شب بخیر بود پس اتانی شامگاه بانها رحیرت و حسرت از نزد کلیات پره بیرون شده بسرا خوش آمد و همی با خود گفت که اگر اسباب سلطنت است که کلیات پره راست دولت روم در کجی بشمار خواهد آورد دیگر کلیات پره را بصفای طلب است چون ملوک مصر در سرای او نازل شدند اتانی از غلت بضاعه و حشرات سامان شده بیدار پس بیدار معذرت گشوده گفت بزرگتر از آن صیفاست که ملوک مصر از من کرکس را ممکن نشود کلیات پره در جواب گفت که بیکو تر از آن صیفاست آن باشد که من در مصر از اتانی خواهم نمود و روز دیگر با اتانی کوچ داده

جلد اول از کتاب اول تاریخ التواریخ

تاریخ التواریخ
جلد اول از کتاب اول

و طی مراعات نموده با شاق دارد پس کند ریه شد و کلیا پیره بوده و فاموده اتانی را بمیانی طلب نمود و بزمی چون
بوستان بهشت آراسته کرد و فرمود و در میانها را حاضر ساختند که کوهرستانان هر یک را پانصد نرین
در سرخ بهاینها دند پس بسمه بود و بجزای نهاد و محلول ساختند و بدست مکه مصر و از آن پاشا میدو آن دیگر را
خواست تا محل کرده بدست اتانی دهند تا بنوشد اتانی گفت ضرورت داعی نیست که من یک کور و تومان مروارید
بپاشام و دهنم که کلیا پیره به از آن معانی تواند کرد و چنان فریفته و شیفته عشق او بود که سر از فرمانش نداشت
و ترک جاه و مال و سلطنت روم گفت در حضرت کلیا پیره محل قامت انداخت و بر نشیمن زاشونی با او بی روز
گذشت و پیش از مضاجعت با کلیا پیره زن آگیتیوارا که یکی از سپهسالاران روم بود بزمی در سرای داشت
در این وقت چون این واقعه بعرض کلیا پیره رسید روی با اتانی ترشش کرد و در رسم جایش گرفت که با چون بچه
چگونه تواند شد که ترازنی دیگر در سرای باشد اتانی برای آنکه او را از خشم فرو نشاند و با خود مهربان سازد
مملکت عربستان و شام و بیت المقدس و سلیس و قینیشیا را با جزیره سیپرس بدو تفویض نمود و مدت دو سال
کافی بروم شده و باز با سکندریه میشت و به شقایق می شغل بود در این وقت یکی از بندگان اراکه در مملکت ارمین
سپاه روم طمع در بسته بدانجا درآمد و بر مال و زر که یافته بود برگشت و نیز صحنی زرین در آن بگذاشت و بود که
فراوان داشت هم از برداشته با خود بردند از این روی در میان مردم ارمین و سپاه روم کار بنام زهد و مجاهدت انجامید
و امور آن اراضی آشفته گشت چون این خبر بروم بردند احرای شور تها نه حکم دادند که اتانی لشکری لایق برداشته
بدان مملکت شود و گناه کاران را بکفر کند و مردم ارمین را امیدوار ساخته بجای خودش انداجرم اتانی ساز سپاه
کرده از روم بدر شد و عشق کلیا پیره چنان در روی او میخیزد بود که کامی بطرف ارمین شوالست گذاشت بی اختیار
عنان غریت بسوی مصر کرد و اندک زمانی کالی شرق چنان بهشتاب بی طاعتی مسافت کرد که از جمله شیران که لازم
رکاب او بود و بدست نزارتن عرضه پاک و دمار گشت و خود باین بهتجال با سکندریه درآمد در کن رکلیا پیره
آرمید و از جهان فروصل و را امید میداشت چون روزی چند بگذشت شبی در حضرت معشوقه معروض داشت که
زندگانی اینجا را برای تو خواهم و در دل دورم که مملکت جهان را گرفته بر فرزندان تو قسمت کنم و کلیا پیره در سپر
از اتانی داشت که بجزای بطلمیوس نام بود و آن دیگر را اسکندر مینامیدند و از جولیس نیز و پسر داشت چنان
روز که با اتانی بمخواب گشت بهت و بخت بود مع القه شبی اتانی بزمی بر آراست و چهار کشت گذاشته چنان
پسر کلیا پیره را بر آن بر نشاند آنگاه سلطنت سیپرس بیک پسر کلیا پیره و مدینه فرمود و بپس مردم سیپرس
و بر او کرد و تاجی بر سر او نهاد و سلطنت اراضی شام و سیرا نیز با دیگری و مدینه کرد و هم جای که نسبت بان بلاد
داشت با تاجی بوی داد و پاشای سید را با قیصرایان که کلیا پیره از جولیس داشت و مدینه داد و هم تاج
بر سر او نهاد و سلطنت بسیار را که هم از اراضی مغرب است با آن دیگر گذاشت و کشت مملکت ایران را نیز خواهم
نمود و بر شما نیز قسمت خواهم کرد این گفت و چند روز دیگر بعیش و طرب بگذرانید آنگاه با شاق کلیا پیره آهنگ
اراضی ارمین فرمود تا از قرار حکم شور تها نه کار آن ممالک را بدست کند پس از مصر کوچ داد و دوازده قسطن و رود
فرات عبور نموده بمید جاعلی مسافت کرد و تا بکنار رود ارس رسید و ناگاه از دنبال یکی از دوستان اتانی در

وقایع بعد از بسطوط آدم تا هجرت

مع القصد چون جولیس از جهان جای برداشت و اتانی نیز بیشتر روزگار خود را موقوف بر بوی کلیا پتره ساخت که را غشس
که مواظب خدمت و ملازم دولت بود بالا گرفت و لوای ایسراطوری بر کشیده سلطنت روم یافت و بحکمت
دقیق و اندیشهای باریک یکباره دولت جمهوریه را از میان بر گرفته فریداد و حیداد در کرسی حکومت جای
گرفت چنانکه بعضی از مورخین نخستین قیصره ویرا خوانند اگر چه رسم سلطنت جولیس در روم صف و آوازه آن بکمال
مردم روم وجود غشس را طبعه رحمت و ودیعه نعمت شمرند و از دل و جان سربفرمان و نهاده و چه نزدیک
به پست سال بود که کار انمکت بختنه انگریزی و خونریزی میرفت و تمامت مردم از دولت جمهور خسته و رنجور بود
چون کار بر غشس استوار شد بصلاح و صواب دید آفریننده که او را از چاکران محرم بود جمعی از امرای مشورتخانه را بگفت
کار سلطنت میدانت است اخراج فرمود و چون بزرگان مشورتخانه این بدیدند و اینشد که پادشاهی با حکومت جمهور
راست نیاید از هم آنکه روزی این دولت پسند دو بست تن از ایشان خود استخاف نموده از مشورتخانه
پرون شدند و غشس فرمود بر که اسیرایه از ده هزار دینار زر سرخ کمتر باشد لایق آن نیست که میان بزرگان مشورتخانه
زیست کند بدین حکم نیز بعضی پرون شدند و جسمی را بکفر گناه و باز پرس روزگار گذشته بکشت آنکاه
شاهزادگی را در دیوانخانه بنام خود کرد و بزرگان مشورتخانه آنکه معزول بودند ملول شدند و آنکه جای خود داشتند
نیز در چم بودند لاجرم در نهانی با مردم زبان بشکایت قیصر کشودند و از سخنان ایشان دلهای مردم آزرده شد
زبان به کوهش کرد و ارقیصر باز کرد و چون غشس اینغی را بدانت مشورتخانه آمد و فرد بزرگ خلق را
فرهیم کرده بخت خطبه برایشان خواند آنکاه کشت ایدم روم چون من بکرسی مملکت برآمدم دست بچو
و اعتساف زدم و امرای مشورتخانه را بعضی عزل و برخی قتل نمودم و بدین کردار معذورم چه بد کرده
بودم و خوشخواهی پدر بر سر واجب باشد و غرض غشس از این سخن قتل جولیس بود چه خود را پسر خوانده
او میدانتست و از پس این سخن فرمود اینک از سلطنت دست باز داشته کار بر جمهور میکذارم و از آن
خیر پادشاهی کناره میجویم و هر کس از مشورتخانه عزل کرده ام بر سر عمل می آورم مردم از سخنان او
غوا بر داشتند و امرای مشورتخانه نیز دانسته بودند که سخن او از در صدق نیست پس یکی دست بدامن او
زدند و الحاح نمودند که دست از سلطنت باز ندارد و ملک را بی ملک سازد بعد از آنکه مردم کمال عجز
و انکار بطهور رسانیدند غشس قبول سلطنت فرمود و امرای مشورتخانه او را در آن مجلس پراگانش
و امپراطور نام نهادند که بمعنی پیکر پکی و سپهسالار است آنکاه غشس باز جلیقی اندیشید و فرمود من
تا ده سال بن بار بردوش منم و تن بر حمت سلطنت میدهم پس از این مدت باز سخنا خواهم نمود
این سخن نیز برای آن کشت که که ناگه با سلطنت او بدستان نیشد با میدا نقضای این مدت آسوده رود
برند و فتنه بر نیکنیزند و ادام که در حیات بود چون این ده سال منقضی میشد باز انجمنی کرده قرار برد
سال دیگر میکداشت مع القصد چون دیگر باره پادشاهی از انجمن برخواست فرمود تا امرای مشورتخانه
شش روز در یک محفل فرهیم بداشتند و پاداش آنکه استخای او را از سلطنت پذیرفتند حکومت
بعضی از بلاد شرقی و یونان و اراضی مغرب را بدیشان تفویض فرمود تا از جانب خود کس بفرماند

دکتر محمد علی قزوینی

[illegible]

جلد اول از کتاب اول فی التواریخ

آن بلاد فرستادند و ایشان تیر در ازای این سود و عذای این حکومت متفرزد شدند که هم در پای تخت روم حکم لشکر
با غنظین باشد و از آن پیش در پای تخت روم بی اجازه و جمع بزرگان شور تها نه کسیرا بر لشکر حکومت نبود و چون
قرار بدان نهادند که غنظین برای هر سه خود چندا که خواهد افواج خاصه در روم بدارد و کنا بداری فوج خاصه
در روم از اختراعات غنظین بود برای آنکه ابتدای سلطنت بود و این محل بر مردم معجب بنمود و اینکه لشکر را
برای حفظ خویش داشت تا ناگاه چون بولیس قبل نرسد و ایشان را سه بهره ساخت و حکم داد تا یک بهر پوست
در اطراف سرای پادشاه حاضر باشند و بهره در بیرون شهر سکون فرمایند تا ایشان بعد از غنظین
فدا در روم شدند و قیامه همیشه این گروه را میدادند و چون دولت از روم تها که بکبری بقبطین که مدیم قافل
برقرار بود و چون سلجوقیان در اسلامبول سلطنت یافتند بگونه لشکر را یک جری نام نهادند و اصلاح
دادند ایشان در بر زمان و عهد ایشان الله در جای خود کشف خواهد شد مع الفقه چون غنظین را بکنا
نیز فرخت یافت است تا با اسم و کالت دولت سلطنت کند تا طر مردم کمتر آشفته باشد از بزرگان شور تها
منصب کانسل تول و طریونیون را برای خود بخواند و از برای کانسل تول چند شرط باشد اول که بروقت پادشاه
غایب باشد او حکومت کند و دوم آنکه قرار سلطنت و آنچه برای سلطنت در کار است او تعیین و تعیین فرماید
سیم آنکه در معابد و عبادت خانها پیشوای دین او باشد چهارم آنکه احکام لشکر از حضرت او صادر شود پنجم آنکه سول
دور و نزدیک با او سخن کنند و زشت و زیبای مملکت را بار و قبول و منوط داند ششم آنکه در محافل و مجالس
برتر از همه کس جای او باشد و احکام شرع و عرف از او صادر شود هفتم آنکه ضبط و ربط خراج و دخل مملکت با او
باشد تا طریونیون منصب و کالت رعیت است و او را در این امور هیچ تصرف نیست بلکه در طرف رد و بخش
سر کنسل واقع است اما عظیم بزرگوار و محترم میباشد چنانکه چون از در انکار بر خیزد و کار بر او بکوبد بشود
قدرت سلطنت از اجرای آن باز ایستد و رسم چنین بود که سر کنسل دوتن باشد و طریونیون ده تن و از برای
آنکه ایشان با چنین نیرو و عظمت بهوای پادشاهی بر نخیزد قانون چنین بود که از پس یکسال این همه مغرول باشند
و سر کنسل و طریونیون از نو اختیار کنند و لا جرم چون مدت حکومت ایشان اندک بود با مردم برنج عدل
و نصفت میرفتند تا در زمان مغرولی مطعون خلق نباشند اما برای غنظین این دو منصب متفرزد شد که چندا که
زنده است فرید او حیدر کالت باشد و چون روزی چند برگزشت باز حلیتی اندیشید و بهست صواب امیر
شور تها نه که در اینوقت در حقیقت دست نشان او بودند منصب شو تها نه پانقیف که جبارت از امامت امت است
و پیشوای مذہب و منصب ثنائی را که همیشگی رعیت و داری دولت و مملکت است تا لک شد و با ایستاد
آنکه و انباید با مردم که رعایت قانون قدیم میکنم و رسم شور تها نه را بر نخواهم انداخت هر سال اصحاب
منصب قدیم را با اسم جان منصب غلت میداد و خدمتی جزئی رجوع میفرمود و خود نیز سال باینوبت غلت سر کسلی
میپوشید و در کار سپاه متفرزد داشت که لشکریان بیشتر از مردم روم باشند و هر گاه در رسته لشکریان
در می آورد و در تخت سو کند میدادند که هرگز جلالت و وطن بخشند و از سایه علم امیر اطوار مختلف بنویسند و از جان
دادن در راه پادشاه و مملکت پاک ندارند و لا جرم علم قیصر را که بر آن مثال عثای زرین بود لشکریان پیش

موردی که در این کتاب مذکور است در کتاب التواریخ

این کتاب با کتب سابقین
مختلف است و در این کتاب
درباره یاسان و کسیرا
موردی که در این کتاب
مذکور است در کتاب التواریخ
و در این کتاب مذکور است
در کتاب التواریخ

وقایع بعد از سقوط آدم با هجرت

میکردند و هر کس از آن علم مبارک روی بر تافته فرامینود او را ملعون دنیا و آخرت میدانستند و اگر بدست میکرد
 میفرستادند و فرموده لشکریان روزی دو نوبت تعلیم جنگ کشند و سلاح جنگی که در ایام تعلیم بدست لشکریان
 میدادند و برابر آن وزن داشت که در روز جنگ بر میکردند تا هنگام نبرد بکار بستن آلات حرب برای
 سهل نماید و برای تعلیم دادن لشکریان در زیارتان رو اقامی سکرت بر آورده بودند که کفایت آن تمام نمیشد
 و نظام لشکریان بدین نسق بود اول پیا ده که اسلحه سنگین داشتند و کوه عارت بودند و کوه عارت را
 در این عهد بطایان گویند و بر پنجاه و پنج بهره بودند و آن جمله را کانی بنی مینامیدند و ایشان سرکردگان
 و سرهنگان داشتند و آن فوج که پیش جنگ بودند و علم عقاب با ایشان بود و دیگر از او یکصد و پنج تن بودند
 و نه بطایان دیگر که هر یک پانصد و پنجاه و پنج تن بودند و بر قشای ایشان میشدند و این جمله نظام پیا ده ششزار و
 یکصد تن بودند و در روز جنگ هر یک برای حفظ خویش مغفزی اغبر بر سر داشتند که پری بشب تاج خروس
 بر زبر آن بودند و ایشان را نیز یک سینه بند و یک زانو بند بود و سپری طولانی و محو ق از چوبهای سبک
 ساز میدادند و با چرم کا و کستوار نموده بر زبر آصفه از مس نصب میکردند و طول آن سپر چهار پا و شش
 دو پا و نیم بود و یک نیزه و یک زوپن داشتند که شش پا طول آن بود و از فولاد بشکل مثلث سانی بر آن
 مینهادند که همیشه اصبع طول داشت و آنرا بسوی دشمن پرتاب میکردند و چنان زبردست بودند که کبر
 زخم ایشان بر خطا نمیشد و در روز مصاف پس از افکندن آن نیزه و زوپن شش بر کشیده و بجنگ در می
 و شمشیر ایشان کوتاه بود و دو دم داشت که از برای زدن و فرو بردن هر دو نیکو بود و در میدان
 بشت صنف بر یکشیدند و میان بر دو صف و هر دو تن یک ذرع فاصل بود و سپاه سواره ایشان
 ده بهره بودند بهره نخستین یکصد و سی و دو تن بودند و نصف دیگر هر یک شصت و شش تن جمله هفتصد و
 پست و شش تن میشدند و هر رسته پشتوان یک بطایان پیا ده بودند و کاهی در جنگ با قضای وقت
 از پایدگان جدا میشدند و سلاح جنگ ایشان یک مغف و یک سپر طولانی و یک زوپن و یک زره بود و یک
 زوپن و یک شمشیر داشتند و استعمال نیزه و طبریزین نیز از ایرانیان آموخته بودند و بر لشکر که خرسپاه
 روم بود معین لشکر نام مینهادند و لایق نمیدانستند که ایشان را لشکر رومی خوانند و در جنگ باید معین
 لشکر بقدر لشکر یا زیاده باشد و هر بطایان را یک فوج معین سپاه و مواظب بودند چون ایشان یک نوبت
 میکردند سرکردگان انجماعت را در روم دیوان پس می نمودند و در هر سپاه ده منجبتی بزرگ و پنجاه
 پنج منجبتی کوچک بود که با آنها سنگ بسوی دشمن می افکندند و اگر نه که هیچ لشکر و هیچ دیوار قلعه
 در برابر آن استواری نبود و لشکرگاه ایشان را بشکل مربع مینهادند و زمین مرتعی را که از ضلعی تا ضلعی
 ذرع مسافت بود پست بر ارتن لشکری فرو میدادند و در لشکرگاه را دیواری بارشاع سه ذرع بر می
 و دور آنرا خندقی که دو ذرع و یک شبر عرض و دو ذرع و یک شبر عمق داشت خرمیکردند و انجام این
 حتم با لشکریان بود و عدد لشکریان در زمان قیصره سیصد و هشتاد و پنج هزار تن بود که یک نیمه آن معین
 لشکر نامیده میشدند و هشتاد و پنج هزار تن نیز لشکر بحری داشتند و بر کرسپاهیان را در شهرستان کون

چهار

کوه عارت و کوه عارت
 در این عهد بطایان
 گویند و بر پنجاه و پنج
 بهره بودند و آن جمله
 را کانی بنی مینامیدند
 و ایشان سرکردگان
 و سرهنگان داشتند
 و آن فوج که پیش جنگ
 بودند و علم عقاب با
 ایشان بود و دیگر از او
 یکصد و پنج تن بودند
 و نه بطایان دیگر که
 هر یک پانصد و پنجاه
 و پنج تن بودند و بر
 قشای ایشان میشدند
 و این جمله نظام
 پیا ده ششزار و
 یکصد تن بودند

چهار

جلد اول از کتاب اول نسخ التواریخ

میکنند آشنند بحد در سر مداجای سید اند تا قوی دل و درشت خوی کردند و مملکت محروسه غنطس بپیکونه بود
 اول مملکت ایاتیاد آن اراضی را که امروزه بمیزدنی میامند در قدیم جزو ایاتیایان بوده بلکه قبیل از فرزند ایاتیایان
 منخرنوده فرانسه نو آباد میسند و آن اراضی از کناره رودخانه پوتاما بوده تا زمین را منته و سبب آب و آب
 ایاتیایان طایفه اثر شکن و قبیله آتیرین بودند و بخرایج قابل قرضی و شمش و آپو لین و لوکسین مردمان
 جنگی و مبارز بودند و غنطس این مملکت را با زده بخش فرموده در هر قسمت مایه برکاشت و دیگر رودخانه
 و دینوب چون هزار و سیصد میل راه قطع کرده با شصت رودخانه دیگر پیوسته کرد و داخل دریای
 قرا از گز شد و چنانست که آن دریا برای ظرف بودن آن رودخانه های بزرگ کوچک میناید با بجملان اراضی
 که در اطراف رودخانه دینوب با هم ایکن مشهور بود مشتمل است بر چند مملکت اول رینیته و آن از سرکه
 الف تا رودخانه دینوب است دوم تا ریکم و پانینیه و آن اراضی ما بین رودخانه این و دینوب است و آن
 مشتمل است بر بلوک استیریته و سیتیته و گریبته و گرن آکه و متفرقی مغلی و کلو انیه و مردم این اراضی
 پیوسته با هم دوست بودند چنانکه هنوز در تحت فرمان یک خانواده اند بستم دایشته و آن اراضی طولانی که میانی
 میان رودخانه سنبو و آذر ایک که ایتران از نواحی ویش و ارض رتونه محسوب میشود و هنوز با هم قدیم
 ایکن نامیده میگرد و چهارم سینه و دینه و چنانست که رودخانه طینس چون بار و دینوب پیوسته شد
 یونانیان آنرا رود استر خوانند و آن بلاد که در جابین استرواح است دینه و سینه کو بند و بلاد سینه
 که بر طرف بین رودخانه دینوب باشد دو مملکت است و آنرا استر دینه و بقریه کو بند و آن اراضی ماقب
 برست سلاطین اسلامبول منخرشت و بلاد سینه که بر طرف یسار دینوب واقع است چهار مملکت است از قبیل
 و طرنتو انیه و این هر دو تحت فرمان حاکم متفرقی در آمد و مؤلفه دینیه و والتیه هم بر زیر فرمان ملوک اسلامبول
 پنجم قریش و سید انیه و قریش است و ایک شهر قطنیه در کناره قریش واقع است و سید انیه شهر است
 در مملکت ماکا دونه که مولد اسکندر یونانی است آنرا سندن نیز گویند و آن مملکت را معترب کرده مقدونیه
 و ماکا دونه خوانند و شهریش و آژا فاش و آرسن که از بلاد و امصار یونان است در قریش بوده و این
 مملکت چون به تصرف عثمانی در آمد چنانکه در جای خود مذکور خواهد شد مردم ایلی نام نهادند با بجمله در بلاد و
 مردم هزار و صد و نود و هشت شهر و قریه و آبادانی کوچک و بزرگ بوده و دیگر مملکت سپانیول است و آن در
 اراضی مغرب است از یکسوی کوستان پترین و از یکسوی دریای مدترین و از دو جانب به بحر تانتیک
 پیوندد و غنطس آن اراضی را سه بهره ساحل اول لوسیته که اکنون مملکتی جداگانه است و آن را
 پورتغال خوانند دوم چکه و آن اراضی قریه و آند لوسیته است سیم تره کالین و پیرانت و محال قلیشه
 و استیری و وینکی و توری و بیان و دژ و کسین و مرش و لیش و آژا فاش در این قسمت است و دارالملک
 آنرا بنام مملکت خوانده تر قانیه گفتند پس بعد از مردم آن مملکت بجلادت و دلوری بلند آواره بود
 سیتیته و آنرا گشتیرین و استیریته نام آن قابل بود و در آن مملکت سیصد و شصت شهر و دینوب
 بوده است و دیگر مملکت فرانسه است که اسم آن در قدیم ایاتیام کال بوده و ایشان زن و فرزند و آماجیا

و این مملکت را که در زمان سلاطین اسلامبول منخرشت و بلاد سینه که بر طرف یسار دینوب واقع است چهار مملکت است از قبیل و طرنتو انیه و این هر دو تحت فرمان حاکم متفرقی در آمد و مؤلفه دینیه و والتیه هم بر زیر فرمان ملوک اسلامبول پنجم قریش و سید انیه و قریش است و ایک شهر قطنیه در کناره قریش واقع است و سید انیه شهر است در مملکت ماکا دونه که مولد اسکندر یونانی است آنرا سندن نیز گویند و آن مملکت را معترب کرده مقدونیه و ماکا دونه خوانند و شهریش و آژا فاش و آرسن که از بلاد و امصار یونان است در قریش بوده و این مملکت چون به تصرف عثمانی در آمد چنانکه در جای خود مذکور خواهد شد مردم ایلی نام نهادند با بجمله در بلاد و مردم هزار و صد و نود و هشت شهر و قریه و آبادانی کوچک و بزرگ بوده و دیگر مملکت سپانیول است و آن در اراضی مغرب است از یکسوی کوستان پترین و از یکسوی دریای مدترین و از دو جانب به بحر تانتیک پیوندد و غنطس آن اراضی را سه بهره ساحل اول لوسیته که اکنون مملکتی جداگانه است و آن را پورتغال خوانند دوم چکه و آن اراضی قریه و آند لوسیته است سیم تره کالین و پیرانت و محال قلیشه و استیری و وینکی و توری و بیان و دژ و کسین و مرش و لیش و آژا فاش در این قسمت است و دارالملک آنرا بنام مملکت خوانده تر قانیه گفتند پس بعد از مردم آن مملکت بجلادت و دلوری بلند آواره بود سیتیته و آنرا گشتیرین و استیریته نام آن قابل بود و در آن مملکت سیصد و شصت شهر و دینوب بوده است و دیگر مملکت فرانسه است که اسم آن در قدیم ایاتیام کال بوده و ایشان زن و فرزند و آماجیا

و این مملکت را که در زمان سلاطین اسلامبول منخرشت و بلاد سینه که بر طرف یسار دینوب واقع است چهار مملکت است از قبیل و طرنتو انیه و این هر دو تحت فرمان حاکم متفرقی در آمد و مؤلفه دینیه و والتیه هم بر زیر فرمان ملوک اسلامبول پنجم قریش و سید انیه و قریش است و ایک شهر قطنیه در کناره قریش واقع است و سید انیه شهر است در مملکت ماکا دونه که مولد اسکندر یونانی است آنرا سندن نیز گویند و آن مملکت را معترب کرده مقدونیه و ماکا دونه خوانند و شهریش و آژا فاش و آرسن که از بلاد و امصار یونان است در قریش بوده و این مملکت چون به تصرف عثمانی در آمد چنانکه در جای خود مذکور خواهد شد مردم ایلی نام نهادند با بجمله در بلاد و مردم هزار و صد و نود و هشت شهر و قریه و آبادانی کوچک و بزرگ بوده و دیگر مملکت سپانیول است و آن در اراضی مغرب است از یکسوی کوستان پترین و از یکسوی دریای مدترین و از دو جانب به بحر تانتیک پیوندد و غنطس آن اراضی را سه بهره ساحل اول لوسیته که اکنون مملکتی جداگانه است و آن را پورتغال خوانند دوم چکه و آن اراضی قریه و آند لوسیته است سیم تره کالین و پیرانت و محال قلیشه و استیری و وینکی و توری و بیان و دژ و کسین و مرش و لیش و آژا فاش در این قسمت است و دارالملک آنرا بنام مملکت خوانده تر قانیه گفتند پس بعد از مردم آن مملکت بجلادت و دلوری بلند آواره بود سیتیته و آنرا گشتیرین و استیریته نام آن قابل بود و در آن مملکت سیصد و شصت شهر و دینوب بوده است و دیگر مملکت فرانسه است که اسم آن در قدیم ایاتیام کال بوده و ایشان زن و فرزند و آماجیا

